

## نظریه گریز (تبیین واگرایی در نظام‌های سیاسی - اجتماعی)

دکتر محمود واثق - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران  
مصیب قره‌بیگی - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۰۱

### چکیده

هدف پژوهش حاضر، وضع نظریه گریز است. این نظریه، قابلیت تبیین رفتارهای نظام‌های منطقه‌ای و هرگونه نظام/سیستم/تشکل/ائتلاف اجتماعی-سیاسی و نیز پیش‌بینی سرانجام آنها را دارد. در خصوص نظام‌های منطقه‌ای به‌عنوان ائتلاف‌های جغرافیایی، هدف نظریه گریز تبیین فرایند شکل‌گیری چالش‌های واگرایی در این نوع نظام‌ها است. این نظریه با معرفی مفروضات منطقی، الزامات و مقتضیات گریز یک عضو از ائتلاف‌های منطقه‌ای را شناسایی کرده است و با معرفی اصول، مفروضات بنیادی، شاخص‌ها و عوامل، مقیاس تحلیل و حوزه‌ها، چارچوبی نظری برای مطالعه، فهم و پیش‌بینی کنش‌ها و وضعیت آینده نظام‌های منطقه‌ای ارائه داده است. به دیگر سخن، نظریه گریز به این پرسش‌های بنیادی پاسخ داده است؛ چرا و چگونه در یک نظام منطقه‌ای، گسست به‌وجود می‌آید؟ با مطالعه رفتار نظام‌های منطقه‌ای، چگونه می‌توان به پیش‌بینی نوع و نحوه رفتار آن‌ها در آینده دست یافت؟ برخورداری از چه شاخص‌ها، وضعیت و عرصه‌هایی می‌تواند بسترهای گسست و جدایی یک یا چند عضو از یک نظام منطقه‌ای را محقق سازد؟ چه نمونه‌های تاریخی را در راستای نظریه گریز می‌توان به‌عنوان شاهد ذکر کرد؟ در نظام‌های منطقه‌ای موجود، چه پیش‌بینی‌هایی را می‌توان درباره آینده این نظام‌ها به‌دست داد؟ نظریه گریز با مقیاس تحلیلی میان‌فردی تا جهانی، می‌تواند نوع و نحوه گسست در تشکل‌ها، نهادها و سیستم‌های اجتماعی-سیاسی را تبیین و رفتارهای احتمالی آن در آینده را پیش‌بینی کند.

واژه‌های کلیدی: گریز، واگرایی، نظام منطقه‌ای، نظام سیاسی-اجتماعی، مرکز - پیرامون.

## ۱- مقدمه

فرایند منطقه‌گرایی، فرایندی است که طی آن، کشورهای واقع در یک منطقه‌ی جغرافیایی به‌دلیل مجاورت سرزمینی و نیز زمینه‌های مشترک فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی در چارچوب اهداف و منافع مشترک به انسجام و همگرایی دست می‌یابند.

هر نظام و سازمان منطقه‌ای، برآیند نهایی فرایند تکامل است که نقطه آغازین آن، وجود یک بستر و کالبد جغرافیایی است که واجد حداکثر تجانس و یکپارچگی طبیعی یا انسانی است. صرف‌نظر از واحدهای مداخله‌گر فرامنطقه‌ای، هر نظام منطقه‌ای هم به‌صورت بالقوه و هم در گذار تاریخی، متشکل از دو گروه واحدهای سیاسی است؛ گروه نخست، کشور یا کشورهای هستند که به‌دلیل موقعیت پیشینی و محوری در مرکز و کانون منطقه جای می‌گیرند و گروه دوم، دربرگیرنده کشورهایایی است که در موقعیت پسینی و پیرامونی قرار دارند.

مهم‌ترین شاخصه یک نظام منطقه‌ای، مقیاس و میزان انسجام میان اعضای تشکیل دهنده آن است که خود حاصل روابط دو یا چندجانبه میان اعضا به‌شمار می‌رود. در هر نظام مفروض، همزمان دو دسته روابط میان اعضا به‌چشم می‌خورد؛ از یک‌سو به‌دلیل تشریک مساعی و همراستایی در اهداف و منافع، نوعی روند رو به رشد همکاری و هگرایی پدید می‌آید. از دیگر سو و در روندی معکوس، در گذار زمان رفتارهای واگرایانه در قالب رقابت و تعارضات پیدا و پنهان ظاهر می‌شود. در چنین وضعیتی، هسته‌های پیرامونی که همان سلول‌ها هستند، رشد می‌یابند و از هسته‌های مرکز جدا می‌شوند. جدانشدگی هسته‌های پیرامونی، نظام منطقه‌ای را به چند خرده نظام مستقل تقسیم می‌کند.

همگنی و تجانس در بافت طبیعی و انسانی، سبب می‌شود تا کشورهای همجوار جغرافیایی برای افزایش مقیاس و میزان تعاملات خود، اقدام به تشکیل ائتلاف‌ها و تشکیلات منطقه‌ای کنند. در واقع، اشتراکات جغرافیایی (طبیعی و انسانی)، هسته اصلی و امکان موجودیت ساختارهای منطقه‌ای به‌شمار می‌رود و به سبب چنین اشتراکاتی، فلسفه وجودی نظام‌های منطقه‌ای که همان تکامل و رهسپاری به سوی تجمیع و هم‌افزایی است، تبیین می‌گردد. در گذار زمان، ویژگی هم‌افزایانه ساختارهای منطقه‌ای با افزایش وزن ژئوپلیتیکی شماری از کشورهای عضو، حالت

سلسله‌مراتبی و پادگانی به‌خود می‌گیرد. در این وضعیت، نظام منطقه‌ای از نظرگاه وزن ژئوپلیتیک به دو بخش مرکز (سلطه، پیشرو) و پیرامون (حاشیه، پیرو) تجزیه می‌شود. در این میان، شماری از کشورهای پیرامون که نخبگان مرکزی، بلوغ سیاسی و واجد شاخص‌های اقتصادی، سیاسی و ریشه‌های تاریخی-فرهنگی نیرومندی باشند، فلسفه وجودی ائتلاف منطقه‌ای موجود را در تضاد با تکامل و هم‌افزایی قلمداد کرده و با پیدایش مداخلات خارجی، تب استقلال آنها از کشورهای سلطه ائتلاف، تندتر می‌شود. با فرض فضای مشترک جغرافیایی به‌مثابه پیکر یک موجود زنده، می‌توان گفت که کشورهای پیرامون به مثابه اندام‌ها و سلول‌ها از پیکر مشترک و از سلطه مرکز می‌گریزند و بدین‌گونه، تقسیم و گریز در پیکر یک نظام منطقه‌ای پدید می‌آید. تذکر این نکته ضروری است که همچنان که شکل‌گیری یک ائتلاف، به‌صورت فرایندی تدریجی و زمان‌مند رخ می‌دهد، گسست یا تقسیم در آن ائتلاف نیز به صورت دفعی و ناگهانی رخ نخواهد داد.

با توجه به آنچه گفته شد، مسئله بنیادی در این نوشتار «گسست در نظام‌های اجتماعی-سیاسی» است و پرسش بنیادی آن است که عوامل و زمینه‌های بروز واگرایی و جداشدگی در درون نظام‌ها و نهادهای سیاسی-اجتماعی که به کاهش تدریجی سطح انسجام و در نهایت فروپاشی آنان منجر می‌شود، چیست. برای واکاوی مسئله یاد شده و پاسخ به پرسش پژوهش، با تدوین نظریه گریز به چارچوبی منطقی برای تبیین واگرایی‌های سیستمی اقدام شده است. از این‌رو، نظریه گریز به تبیین و پیش‌بینی هر نوع نظام، ساخت یا نهاد اجتماعی-سیاسی در مقیاس میان‌فردی تا جهانی می‌پردازد.

## ۲- اصول نظریه گریز

۲-۱- اصل گسترش و گسست؛ اصل گسترش و گسست، بیانگر آن است که هر نظام یا سیستم منطقه‌ای به موازات توسعه کیفی و کمی، عوامل و زمینه‌های واگرایی و جداشدگی را نیز درون خود پرورش می‌دهد. در واقع، با گذار زمان و با پیدایش نیازها و خواست‌های مشترک، بالاترین سطح از انسجام و هماهنگی (گسترش) در یک نظام منطقه‌ای در مدت زمانی معین پدید می‌آید و سپس، به سبب وجود زمینه‌های رقابت در میان اعضا، نظام‌ها به چند خرده نظام مستقل تبدیل

می‌شوند.

۲-۲- اصل پایداری؛ بر پایه این اصل، پایداری و تداوم نظام‌ها بیش از هر چیز وابسته به مبانی شکل‌گیری آنها است. مطابق این اصل، همه نظام‌های منطقه‌ای را می‌توان در سه گروه عمده و به شرح زیر، دسته‌بندی کرد:

- ۱) نظام‌های اقتصاد محور (نظام‌های مبتنی بر اقتصاد)
- ۲) نظام‌های امنیت محور (نظام‌های مبتنی بر امنیت)
- ۳) نظام‌های فرهنگ محور (نظام‌های مبتنی بر فرهنگ)

بر پایه اصل پایداری، نظام‌های فرهنگ محور در مقایسه با دیگر نظام‌های منطقه‌ای از سطح پایداری و استمرار بیشتری برخوردار می‌باشند. برای نمونه، دین را می‌توان به‌عنوان نظام مبتنی بر فرهنگ به‌شمار آورد که ماندگاری و پایداری آن در جوامع بشری، به‌دلیل خاستگاه فرهنگی آن است.

بنابراین دو اصل گسترش و گسست و پایداری، بیانگر این نکته هستند که نظام‌های منطقه‌ای مبتنی بر اقتصاد و امنیت، شتابان‌تر از نظام‌های فرهنگ‌محور به تقسیم یا گریز از هسته‌های مرکزی تن در می‌دهند.

### ۳- مفروضات بنیادی نظریه گریز

۳-۱- مفروض فلسفی اول؛ مقصود از مفروض فلسفی اول، تبیین هستی‌شناختی نظریه گریز است. بنیاد فلسفی نظریه گریز، بر پایه فلسفه «انسان به مثابه موجودی فطرتاً آزادی‌خواه» قرار دارد. فطرت آزادی‌خواهی و عدم تحمل سلطه از نوع فطریات دوم (میلی یا درخواستی در مقابل فطریات اول که شناختی و دریافتی است) به‌شمار می‌رود. بر اساس این فلسفه فطری، میل آزادی‌خواهی و درخواست ذاتی انسان برای مقابله با سلطه، دارای ویژگی‌های زیر است؛ الف) نهادی و سرشتی است؛ بدین معنا که همانند علم حصولی از بیرون نیامده است (هرچند شرایط بیرونی می‌تواند آنرا در درون انسان تشدید کند).

ب) با فشار و تحمیل نمی‌توان آنرا زایل کرد، گرچه ممکن است تضعیف شود یا زمان بروز آن

به تعویق افتد.

ج) فراگیر و همگانی (فرا تاریخی و فرا جغرافیایی) است؛ بدین معنی که حقیقت هر انسانی با واقعیت آزادی‌خواهی سرشته شده است و هیچ انسانی را نمی‌توان یافت که چنین نباشد.

د) جهت آزادی‌خواهی، تعالی و تکامل است و از این‌رو، با هر آنچه مانع و رادع به‌شمار می‌آید به ستیز درمی‌آید.

بنابراین، فطرت آزادی‌خواهی و عدم تحمل سلطه در انسان، سبب گریز او از نظام‌ها و جریان‌های سلطه می‌شود. به دیگر سخن، اصل حق‌گرایی در انسان او را به پیگیری آزادی‌خواهی وا می‌دارد؛ به‌گونه‌ای که ماندن در وضعیت سلطه را نوعی انحراف می‌پندارد.

۲-۳- مفروض فلسفی دوم: مقصود از مفروض فلسفی دوم، روشن ساختن نظریه گریز بر پایه فلسفه علم و حوزه معرفت‌شناسی است. بر این اساس، باید گفت که در علوم و قضایای اعتباری، معیار عمومیت و فراگیری یک قانون و نظم علمی، تعدد مصادیق خارجی و بی‌شماری نمونه‌های عینی نیست، بلکه در این قبیل قضایا، معیار عمومیت و شمولیت یک قانون، ارتباط ضروری میان موضوع و محمول و به‌عبارت روشن‌تر دو متغیر از نوع علی است. برای نمونه اگر گفته شود «موقعیت جغرافیایی ایران نقش مؤثری در قدرت ملی این کشور دارد»، از نظر منطقی میان دو متغیر موقعیت جغرافیایی و قدرت ملی، از یک رابطه ضروری و علی سخن به میان آمده است. این رابطه حتی اگر فقط دارای یک مصادیق خارجی آن‌هم در ایران باشد، به‌عنوان یک قاعده عام و فراگیر تلقی شده و قابل تعمیم به یک گزاره کلی منطقی خواهد بود؛ یعنی می‌توان گزاره یاد شده درباره ایران را بدین شکل بیان نمود: «موقعیت جغرافیایی، نقش مؤثری در قدرت ملی کشورها دارد». بر این اساس، موارد و نمونه‌هایی محدودی که در این نوشتار بدان اشاره خواهد شد (در بخش نمونه‌های گریز/تقسیم)، حاکی از وجود فرایندی عام و فراگیر در همه نظام‌های انسانی از خانواده تا نظام‌های بین‌المللی است؛ چراکه از لحاظ منطقی بویژه در عقلانیت انتقادی، انتظار وجود موارد و نمونه‌های کثیر بدون حتی یک مثال نقض (به سبک پوزیتیویسم)، دست کم در حوزه علوم انسانی غیرمنطقی و چه بسا غیرممکن است. از این‌رو، در نمونه‌های نظریه گریز، صرف وجود رابطه علی میان دو متغیر استقلال‌طلبی هر یک از اعضای یک سیستم که امری

طبیعی و عینی محسوب می‌شود و متغیر سلطه‌گری عضو مرکزی سیستم، کافی است تا نشان دهنده عمومیت و شمولیت فرایند یادشده باشد.

### ۳-۳-۳- مفروض منطقی؛ مفروضات منطقی نظریه گریز عبارتند از:

۳-۳-۱- وجود یک ساختار (مرکز-پیرامون)؛ در این ساختار، اعضای نظام‌های منطقه‌ای در یک ساختار سلسله‌مراتبی قرار می‌گیرند که وزن ژئوپلیتیکی و توان بازیگری آنها از رأس هرم به قاعده، کاهش می‌یابد.

۳-۳-۲- وجود روابط نسبتاً همژمونیک در ساختار؛ ساختار سلسله‌مراتبی و هرمی، روابط میان اعضا را از حالت موازنه خارج و به سوی نوعی همژمونی و نظم یک بر چند (سلطه یک عضو بر دیگران) پیش می‌رود. تداوم این نظم، نارضایتی را پدید آورده و اصل هم‌تکمیلی نظام‌های منطقه‌ای را مخدوش می‌کند و روابط فراسیستمی را تولید می‌کند.

۳-۳-۳- وجود خواست و گرایش برای گریز؛ همچنان‌که در تبیین مفروض فلسفی نظریه گریز گفته شد، خواست و میل به گریز از سلطه در انسان‌ها (که بازیگران اصلی در قالب کشورها هستند. به تعبیری دیگر، می‌توان کشورها را انسان‌های ساختاریافته در فضا نام نهاد) نهادینه شده است. بنابراین برای تقسیم یا گریز از نظام منطقه‌ای سلطه، وجود اندیشه و میل به جدادگی و نیز تولید و تقویت اندیشه‌های نو و مستقل از مرکز ضروری است.

۳-۳-۴- وجود ابزار، ظرفیت و امکان گریز؛ اعضای یک سیستم برای گریز و جدا شدن از هسته مرکزی آن، باید به مجموعه‌ای از توانمندی‌ها و قابلیت‌های مختلف دست یافته باشند. اساساً هسته‌های پیرامونی فاقد منابع و سرمایه، سود خود را در ماندن در وضعیت تابع و حاشیه می‌بینند.

۳-۳-۵- وجود مناسبات و تعاملات برون سیستمی؛ افزایش روابط با ساختارهای بیرون از نظام موجود، نقش مهمی در به فعلیت رسیدن گریز یا تقسیم یک عضو از یک سیستم دارد. در واقع، مناسبات برون سیستمی توانمندی یک عضو برای تولید ماهیت جدید و متفاوت را افزایش می‌دهد و خود را از فلسفه‌ی وجود نظام موجود جدا کرده و به نظام‌های دیگر پیوند می‌دهد.

۶-۳-۳- وجود عضو باز چالش برانگیز؛ همچنان که سیستم‌ها را به دو دسته‌ی باز و بسته می‌توان تقسیم کرد، اعضا و اجزای پیرامونی یک سیستم را با توجه به قابلیت یا عدم قابلیت آنها در گریز از هسته‌های مرکزی، می‌توان به دو دسته‌ی اعضای پیرامونی باز و اعضای پیرامونی بسته دسته‌بندی کرد. تنها اعضای پیرامونی باز می‌توانند از یک سیستم خارج شوند و آن‌را به چالش بکشند.

#### ۴- عوامل گریز

عوامل گریز، آن دسته از الزامات و ضروریاتی هستند که در جداسدگی یک عضو از یک سیستم نقش فعال ایفا می‌کنند. از جمله عوامل تأثیرگذار در نظریه گریز عبارتند از:

۱-۴- افزایش فزاینده ارتباطات برون سیستمی؛ افزایش مناسبات و رابطه با سطوح بیرون از یک سیستم، می‌تواند مؤلفه‌های نیاز مشترک را تحت تأثیر قرار دهد. بدین معنا که یک سیستم بر پایه‌ی نیازها و زمینه‌های مشترک شکل می‌گیرد و اگر عضوی بتواند با افزایش داد و ستدهای خود با سیستم یا سیستم‌های دیگر به برآوردن نیازها بپردازد، مؤلفه‌های عضویت در یک سیستم دچار خدشه می‌شود.

۲-۴- افزایش منافع در فضای برون سیستمی؛ افزایش منافع در فضاها بیرون از یک سیستم، سطح داده و ستانده در میان اعضای یک سیستم را کاهش می‌دهد. به دیگر سخن، اعضای یک سیستم با افزایش منافع برون سیستمی، اصل هم‌تکمیلی سیستم را به چالش می‌کشند و به این ترتیب، زمینه برای جداسدگی یا گریز در میان سیستم مهیا می‌شود.

۳-۴- افزایش وابستگی و تعلقات در فضای برون سیستمی؛ تعلقات و هویت‌های مشترک یکی از زمینه‌ها و بسترهای ضروری برای شکل‌گیری یک سیستم است. اگر عضو یا اعضای یک سیستم در فضاها دیگری وابستگی و تعلق به‌دست آورد، ملاط متصل‌کننده اعضای یک سیستم به گسست دچار می‌آید. چنین حالتی، بیگانگی و جداسدگی را به‌جای اشتراک و همگونی تقویت می‌کند و فضای لازم برای تقسیم و تفکیک درونی یک سیستم پدید می‌آید.

۴-۴- رشد هویت‌ها و اندیشه‌های جدید و دیدگاه‌های متفاوت از سیستم موجود؛ همچنان که پیشتر نیز گفته شد، ملاط‌های هویتی یکی از شاخص‌های مهم در شکل‌گیری و تداوم سیستم‌ها به‌شمار می‌آید. اگر یک یا چند عضو از یک سیستم به اندیشه‌ها، دیدگاه‌ها و حوزه‌هایی روی آورد که با اندیشه‌های سیستم موجود، متفاوت باشد، زمینه برای گسست عضو یا اعضا از سیستم فراهم می‌آید. اندیشه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت، رفته رفته به تولید هویت‌های متفاوت و گاه متقابل (ناسازگار) منجر می‌شود. در این صورت، عضو یا اعضای دارای هویت متفاوت به تولید فعالانه دیگری‌های سیستمی روی می‌آورند و زمینه‌ها و مؤلفه‌های مشترک در یک سیستم را به چالش می‌کشانند.

۴-۵- رشد احساسات جدایی‌خواهانه و رهایی‌بخش؛ افزایش سطح و عمق روابط سلسله‌مراتبی در یک سیستم، به تولید دو فضای مرکز و پیرامون در آن سیستم منجر می‌شود. در حالت سلسله‌مراتبی مرکز-پیرامون، شماری از اعضا با ایجاد سلطه و اجبار، اعضای پیرامون را به هماهنگی و همراستایی یا اهداف و خواست‌های خود ناگزیر می‌سازند. در این میان، یک یا چند عضو از پیرامون سیستم که از قابلیت‌ها و شاخص‌های مطلوب برخوردار باشد، احساسات جدایی‌خواهانه و رهایی‌بخش از سیستم مرکزی را تولید و تقویت می‌کند. با افزایش سلطه و اراده سیستم مرکز، گرایش به مقاومت در برابر سلطه مرکزی و یا خروج از سیستم در فضای پیرامون تقویت می‌شود. به سخن دیگر، داده‌های یک عضو با ستانده‌های سیستم ناهمخوان می‌شود و زمینه‌های مشترک برای همگرایی، از میان می‌رود.

۴-۶- رشد منابع اساسی قدرت (زیرساخت‌ها و سرمایه)؛ بهره‌مندی از شاخص‌های مطلوب در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی (مانند احزاب با سابقه) و بار تاریخی-فرهنگی نیرومند و نیز رشد کمی توسعه و برخورداری از سرمایه‌های اقتصادی و اجتماعی، زمینه‌های مناسب را برای گریز از یک سیستم مهیا می‌سازد.

۴-۷- انسجام درونی، خودباوری و اتکاء به منابع درونی قدرت؛ به‌لحاظ منطقی، انسجام درونی و اتکاء به منابع درونی قدرت، سبب می‌شود که یک عضو در برابر وابستگی کامل به



اهداف و خواست‌های یک سیستم، مقاومت کند. شماری از اعضای یک سیستم با اتکاء بر نیروی یکپارچه کننده و همگون‌ساز سیستم، می‌کوشند تا در فضاهاى درونی یا قلمرو خود، انسجام و همگنی ایجاد کنند. در مقابل، شمار دیگری از اعضا به صورت منطقی و تاریخی از انسجام لازم برخوردار هستند. بنابراین، میزان اتکای آن‌ها به سیستم کاهش می‌یابد و امکان بروز نقش‌های فعالانه‌تر و متمایز آن‌ها افزایش می‌یابد. چنین وضعیتی، زمینه‌ای مناسب برای گریز یک عضو از یک سیستم محسوب می‌شود و زمینه‌های مناسب برای واگرایی به وجود می‌آید.

### ۵- مقیاس‌های تحلیل

مقصود از مقیاس‌های تحلیل، مشخص کردن قابلیت‌های به‌کارگیری نظریه گریز در سطوح مختلف اجتماعی و فضایی است. از این‌رو، مقیاس‌های تحلیل در نظریه گریز از قرار زیر است:

۵-۱- **مقیاس فردی و خانواده:** همه مفروضات بنیادی و شاخص‌های نظریه گریز را می‌توان در خانواده به مثابه یک نهاد یا سیستم تعمیم داد. مانند کوشش فرزندان (به مثابه پیرامون) برای استقلال از والدین (به مثابه مرکز).

۵-۲- **مقیاس محلی:** روابط موجود در یک محل (شهر و روستا) که واجد بارهای فضایی - سیاسی، فضایی-فرهنگی، فضایی-اقتصادی و فضایی-طبیعی هستند، می‌توانند در چارچوب نظریه گریز بررسی شده و مصادیق مرکز-پیرامون و کوشش هسته‌های پیرامون برای گریز از مرکز مشخص شوند. مانند تجمع فضایی مسلمانان در شهرهای آلمان در محله‌های یکسان برای گریز از فرهنگ غربی - مسیحی.

۵-۳- **مقیاس ناحیه‌ای:** مقیاس ناحیه‌ای در مطالعات جغرافیای سیاسی شامل استان‌ها (در نظام‌های متمرکز) و ایالت‌ها (در نظام‌های فدرالی) و پیوسته‌های فرهنگی-جغرافیایی (در نظام‌های ناحیه‌ای) است. بنابراین در مقیاس درون کشوری می‌توان به تبیین گریز هسته‌های پیرامونی از هسته‌های مرکزی پرداخت. مانند کوشش‌های فزاینده‌ی ایالت کالیفرنیا برای استقلال.

۵-۴- **مقیاس ملی:** در این مقیاس می‌توان به بررسی و شناسایی نظام‌ها و تحلیل روابط میان اجزای آن در سطح کشور پرداخت. مانند عدم شرکت در انتخابات ملی (ریاست جمهوری و

رفراندوم).

۵-۵- مقیاس منطقه‌ای (فراملی یا بین‌المللی): بررسی روابط مرکز-پیرامون در ائتلاف‌ها و ساختارهای منطقه‌ای و کوشش شماری از کشورهای عضو برای خروج از سیستم. مانند چالش ایجاد شده از سوی قطر برای شورای همکاری خلیج فارس.

۵-۶- مقیاس جهانی؛ روابط سلطه در نظام‌هایی که در سطح جهان عمل می‌کنند و کوشش هسته‌های پیرامون برای به چالش کشیدن آن. مانند کوشش جنبش‌های محیط زیست برای مقابله با اقتصاد جهانی سرمایه‌داری صنعتی.

#### ۶- عرصه‌ها یا حوزه‌های گریز

مقصود از عرصه‌ها یا حوزه‌های تحلیل، آن دسته از میدان‌هایی است که گریز در آن می‌تواند رخ دهد. به عبارت دیگر، حوزه‌ها و عرصه‌هایی که هسته‌های پیرامون می‌توانند از آن خارج شوند. از میان عرصه‌ها و حوزه‌های متعددی که می‌توان در نظر گرفت، شماری از عرصه‌ها در نظریه گریز عبارتند از:

۱- علمی، فنی و تکنولوژیک؛

۲- فرهنگی، فکری و ایدئولوژیک؛

۳- اقتصادی و ژئواکونومیک؛

۴- سیاسی و استراتژیک؛

۵- محیطی، فضایی و اکولوژیک؛

۶- امنیتی و نظامی.

#### ۷- ابعاد و سویه‌های گریز

با فرض اینکه «استقلال، همواره به صورت کامل و صد در صدی عینیت نمی‌یابد، بلکه اغلب به صورت نسبی رخ می‌دهد»، می‌توان گفت که گریز موجودیت‌های پیرامونی از هسته‌های مرکزی، به سه شکل می‌تواند رخ دهد:

۷-۱- **گریز کامل؛** در این بعد از گریز، هسته یا هسته‌های پیرامونی به صورت کامل از سیستم جدا می‌شوند و استقلال همه‌جانبه در همه حوزه‌هایی که سیستم بر آن استوار است، کسب می‌کنند. همچنین گریز کامل می‌تواند به خروج همه هسته‌های پیرامونی از یک سیستم نیز صدق کند. این نوع از گریز، تنها نمونه‌ای است که فرایند استقلال و آزادی‌خواهی در آن به صورت کامل عینیت می‌یابد. نمونه تاریخی این نوع گریز را می‌توان در استقلال کشورهای عربی از امپراتوری عثمانی مشاهده کرد. مداخلات برون سیستمی نقش تعیین کننده‌ای در تقسیم امپراتوری عثمانی و استقلال هسته‌های پیرامونی آن (کشورهای عربی) داشت (Howard, 2017: 69). در این نمونه، عرصه گریز، فضایی و سیاسی محسوب می‌شود و از نظر ابعاد نیز، گریز کامل به‌شمار می‌آید. مقیاس گریز، منطقه‌ای است و پیامد آن، فروپاشی کامل سیستم امپراتوری عثمانی می‌باشد.

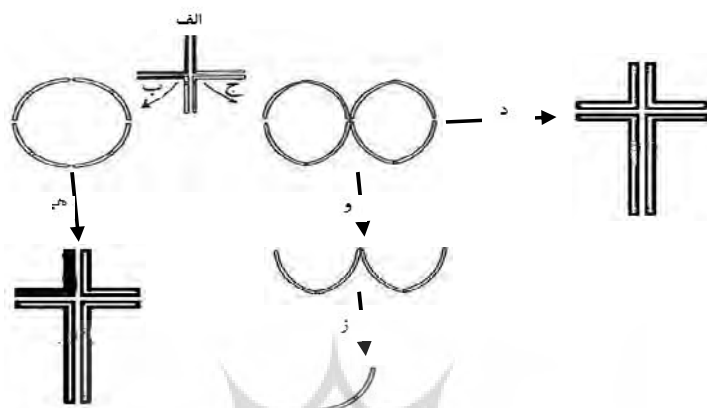
در یک نمونه دیگر، استقلال و گریز پیامبر (ص) از سلطه مرکزی مکه، از نظر حوزه، فرهنگی، فکری و ایدئولوژیک محسوب می‌شود و از نظر ابعاد نیز، گریز کامل به‌شمار می‌آید. مقیاس گریز نیز «ابتدا ناحیه‌ای بود و پس از آن به مقیاس ملی و سپس جهانی تبدیل شد» (Schuon, 2013: 41). پیامد گریز نیز فروپاشی کامل سیستم عربی پیشا پیامبر بود.

۷-۲- **گریز چندمتغیره؛** در این بعد، هسته یا هسته‌های پیرامونی در برخی از حوزه‌ها و عرصه‌ها خومختار می‌شوند و در شماری دیگر، همچنان به سیستم موجود وابسته باقی می‌مانند. همچنین گریز چند متغیره می‌تواند به خروج چند هسته پیرامونی از یک سیستم نیز صدق کند. در این راستا، استقلال و گریز ایران از سلطه بنی امیه قابل ذکر است. «جداشدگی ایرانیان از سلطه اعراب، گریز از سلطه حوزه‌های سیاسی و فرهنگی، فکری به‌شمار می‌آید» (Foltz, 2013: 13) و از نظر بعد، گریز چند متغیره محسوب می‌شود. مقیاس گریز نیز ملی بوده و پیامد گریز، تقسیم سیستم به چند خرده ساختار مستقل و مجزا بوده است.

۷-۳- **گریز تک‌متغیره؛** در این نوع از گریز، هسته یا هسته‌های پیرامونی تنها در یک عرصه به سیستم وفادار می‌مانند و یا تنها در یک عرصه با سیستم به مخالفت می‌پردازند. این بعد از گریز، برای کنار زدن هسته‌های مرکزی از سوی یک هسته مرکزی و یا کوشش برای ارتقای هسته

پیرامونی به یک هسته نیمه‌پیرامون و در نهایت به یک هسته مرکزی در درون سیستم موجود است. کوشش هسته مرکزی برای کنار زدن دیگر هسته‌های مرکزی موجود، عموماً به منظور ایجاد نظم تک‌قطبی صورت می‌گیرد. یکی از راهکارهای هسته مرکزی برای تولید نظم تک‌قطبی در یک سیستم دارای نظم چند قطبی، خروج از آن سیستم است.

در این راستا، می‌توان گریز بریتانیا از اتحادیه اروپا را ذکر کرد. گریز تک‌متغیره بریتانیا از اتحادیه اروپا، نوعی کوشش برای شکست هژمونی و نظم سیستمی چند مرکزی-چند پیرامونی اتحادیه اروپاست. به دیگر سخن، «بریتانیا با برخورداری از شاخص‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روابط برون سیستمی گسترده نمی‌توانست در یک نظم چند مرکزی باقی بماند» (Peers, 2016: 36). از همین رو، خروج بریتانیا به مثابه گسست در نظم چند مرکزی اتحادیه اروپا قلمداد می‌شود. بریتانیا از همه حوزه‌ها و عرصه‌های سیستمی اتحادیه اروپا در مقیاس منطقه‌ای خارج شده است. پیامد گریز بریتانیا به مثابه یک هسته مرکزی، می‌تواند به ترغیب هسته‌های پیرامون برای تبدیل به هسته‌های مرکزی بیانجامد. از آنجا که بازتولید هسته‌های مرکزی در اتحادیه اروپا با توجه به وجود کشورهای قدرتمند مرکزی در آن، امکان‌پذیر (حتی در بازه زمانی ۳۰ تا ۴۰ ساله) نیست، بنابراین می‌توان انتظار داشت که در آینده لهستان، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک و نروژ از اتحادیه اروپا جدا شوند. شکل شماره ۱ خلاصه‌ای شماتیک از نظریه گریز را در یک سیستم فرضی ارائه داده است.



شکل شماره ۱: فرایند گریز در یک سیستم فرضی (سیستم چلیپایی باز؛ الف) سیستم (قسمت پررنگ بخش مرکز یا سلطه و قسمت کم‌رنگ بخش پیرامون) ب) گریز بخش پیرامون از هسته مرکزی سیستم؛ ج) گریز بخش‌های پیرامونی از سیستم؛ د) پیوستن پیرامون‌ها به یک سیستم جدید بدون روابط سلطه؛ ه) تشکیل یک سیستم جدید با نظم تک قطبی (فقط یک عنصر از قدرت و هژمونی برخوردار است و باقی تابع هستند)؛ و) فروپاشی دو مینو وار سیستم؛ ز) تقسیم سلولی بی‌وقفه.

نمونه مهمی از فرایند گریز در سیستم واقعی (در تطبیق با آنچه در شکل شماره ۱ آمده است)، تعارض در مناسبات قطر و عربستان سعودی از ماه می ۲۰۱۷ بدین سو است. تنش میان ریاض و دوحه، یکی از نمونه‌های زنده خروج هسته پیرامون از سلطه هسته مرکز در ائتلاف منطقه‌ای است. قطر با دارا بودن شاخص‌های اقتصادی، فرهنگی و روابط برون سیستمی گسترده (با ایران، ترکیه، ایالات متحده) توانست در عرصه‌ها و حوزه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و استراتژیک و نیز نظامی و امنیتی از سلطه عربستان خارج شود. به نظر می‌رسد ابعاد گریز قطر، چند متغیره باشد. هرچند که ظرفیت این کشور برای گریز کامل مهیا است. «خروج قطر، می‌تواند سیستم عربی خلیج فارس را به فروپاشی دومینویی» (Westall and Finn, 2017: 3) و در نهایت به تقسیم سلولی فزاینده دچار کند. در این راستا، پیش‌بینی می‌شود که پس از قطر، کشورهایی چون کویت و امارات متحده عربی نیز از سلطه عربستان خارج شوند.

## ۸- پیامدهای گریز

مهمترین پیامدهای خروج عضو یا موجودیت‌های پیرامونی از هسته‌های مرکزی یک سیستم را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱- فروپاشی تدریجی یک سیستم؛

۲- الگوبرداری توسط سایر اجزا (فرایند دومینوی فروپاشی سیستم)؛

۳- تقسیم سیستم به دو یا چند ساختار مجزا و خودمختار؛

۴- شکل‌گیری سیستم جدید و مستقل؛

۵- تقسیم سلولی به صورت فرایندی دائمی.

درباره نمونه‌های واقعی گریز، ذکر این نکته ضروری است که همان‌گونه که فرایند گریز و تقسیم امری دفعی و ناگهانی نیست و فرایندی تدریجی و زمانمند را طی می‌کند (همانگونه که شکل‌گیری یک نظام مانند اتحادیه اروپا امری زمانمند بوده و مراحل تکامل را در گذار زمان پیموده است)، تقسیم و فروپاشی نظام‌ها نیز تابع همین فرایند تدریج و تکامل است. از این‌رو، منطقی نخواهد بود که با جدایی قطر یا اقلیم کردستان از شورای همکاری و عراق، بی‌درنگ کشور قطر یا کردستان خود به نظامی منطقه‌ای مبدل گردند؛ چراکه فرایند تقسیم در طول زمان ادامه می‌یابد و اعضای نظام یک به یک از آن جدا می‌شوند و در واپسین مرحله جدایی، نظام قبلی عملاً فروپاشیده و زمینه برای شکل‌گیری نظام جایگزین فراهم می‌گردد. استدلال منطقی دیگر از آنچه گفته شد، این است که جدایی یک یا دو عضو از یک نظام، لزوماً به منزله فروپاشی آن نیست. برای نمونه، با جدایی انگلستان از اتحادیه اروپا و قطر از شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج فارس فروپاشیده‌اند؛ بلکه تداوم روند جدایی یک به یک اعضا و استقلال آنها در طول زمان، در نهایت به فروپاشی و محو نظام پیشین می‌انجامد.

## ۹- نتیجه‌گیری

پیدایش سلطه در روابط مرکز-پیرامون و کوشش اعضاء/اجزا/کشورهای مرکزی برای تحمیل خواست‌ها به پیرامون، سرآغاز گسست به‌شمار می‌آید. با این وجود، اعضاء/اجزا/کشورهای پیرامون برای گریز از نظام سلطه‌ی ایجاد شده از سوی مرکز، باید از شماری از الزامات و شاخص‌ها برخوردار باشند. در این راستا، این مقاله به معرفی و تدوین نظریه گریز پرداخت. این نظریه با برشمردن اصول، مفروضات، الزامات (شاخص‌ها و عوامل)، مقیاس، عرصه، ابعاد و نتایج گریز اعضا و اجزای یک سیستم را در حالت مرکز-پیرامون تبیین کرد. دو اصل گسترش و گسست و پایداری به ویژگی‌های وجودی یک سیستم در چارچوب ساختارها و ائتلاف‌های منطقه‌ای اشاره دارد. بر پایه اصل گسترش و گسست، توسعه و افزایش کیفی و کمی یک سیستم منطقه‌ای، ذاتاً موارد واگرا و گسست را نیز در آن تولید می‌کند. اصل پایداری با تقسیم ائتلاف‌های منطقه‌ای به سه دسته اقتصادی، نظامی و فرهنگی، بر آن است که پدیده گسست در ائتلاف‌های مبتنی بر اقتصاد و امنیت بسیار شتابان‌تر از ائتلاف‌های فرهنگ‌محور رخ می‌دهد. گذشته از دو اصل یاد شده، نظریه تقسیم/مرکز بر دو مفروض فلسفی و منطقی نیز استوار است. مفروض فلسفی نظریه، فطرت آزادی‌خواهی انسان است که به‌صورت طبیعی و سرشتی در نهاد انسان‌ها وجود دارد و سبب عدم تحمل سلطه از سوی وی می‌شود. مفروضات منطقی نظریه گریز نیز در شش مفروض وجود یک ساختار مرکز-پیرامون، وجود روابط نسبتاً هم‌مونیکی در ساختار، وجود خواست و گرایش برای گریز از ساختار، وجود ابزار و امکان گریز، وجود مناسبات و تعلقات برون سیستمی و وجود عضو باز چالش‌برانگیز خلاصه شده است. نظریه گریز را می‌توان در مقیاس‌ها و سطوح مختلف اجتماعی از روابط میان فردی و خانواده گرفته تا مناسبات فضایی-سیاسی در مقیاس محلی، ناحیه‌ای، ملی، منطقه‌ای و جهانی به‌کار برد. با برشمردن شماری از مصادیق تاریخی در راستای نظریه گریز، پژوهش حاضر به پیش‌بینی چالش‌هایی در روابط سیستمی کشورهای عرب خلیج فارس و اتحادیه اروپا اقدام کرده است. بر این اساس، به‌نظر می‌رسد که در سیستم ائتلاف عربی خلیج فارس، پس از قطر، گریز کویت و امارات متحده عربی از سلطه عربستان مشاهده شود. همچنین علاوه بر بریتانیا که به‌دلیل گریز در هسته‌های مرکزی

سیستم اتحادیه اروپا، تصمیم به خروج از این اتحادیه گرفت، در آینده و در یک فرایند تکاملی - تدریجی کشورهایی چون لهستان، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک و نروژ نیز راه گریز و تقسیم از سیستم اتحادیه اروپا و هسته‌های مرکزی آنرا خواهند پیمود.

گسست و تقسیم در یک نظام/سیستم/ائتلاف به صورت تدریجی و در طی زمان رخ می‌دهد و هر جزء/عضوی از یک نظام/سیستم/ائتلاف برای رسیدن به مرحله گریز/تقسیم، دست کم باید از میان مفروضات منطقی و عوامل گریز، دست کم چهار یا پنج مفروض و عامل را در خود ایجاد یا تقویت کند. در فرجام، ذکر این نکته ضروری است که مبنا و فرض نظریه تقسیم/گریز، صرفاً شواهد و مصادیق تاریخی نیست، بلکه این نظریه بر مبنای عمیق‌تری متکی است و آن طبیعت و عینیت فطری رفتار انسان، گروه‌ها و اجتماعات بشری است. در این راستا، ذکر نمونه‌های تاریخی صرفاً به منظور تأیید عینیت فرایند گریز/تقسیم می‌باشد. بنابراین، تعمیم و عمومیت این نظریه، متکی بر این مثال‌های تجربی و تاریخی نیست، بلکه بر پایه جریان عام و فراگیر طبیعی و واقعی قرار دارد.

#### ۷- قدردانی

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه تهران به خاطر حمایت از انجام پژوهش حاضر سپاسگزاری نمایند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



### References

- 1.Foltz, R (2013). Religions of Iran: From Prehistory to the Present. London: Oneworld publications.
- 2.Howard, D. A (2017). A History of the Ottoman Empire. Cambridge: Cambridge University Press.
- 3.Peers, S (2016). The Brexit: The Legal Framework for Withdrawal from the EU or Renegotiation of EU Membership. Oxford, UK: Hart Publishing.
- 4.Schuon, F (2013). Understanding Islam, London: World Wisdom Books
- 5.Westall, S. and Finn, T (7 June 2017). UAE turns screw on Qatar, threatens sympathizers with jail, Reuters, Retrieved 7 June 2017, <https://www.reuters.com/article/us-gulf-qatar/trump-offers-to-help-resolve-gulf-crisis-uae-tightens-squeeze-on-qatar-idUSKBN18Y0DH>.

